

تجزیه و تحلیل

خطبه ۳۷

نهج البلاغه

از نظر علوم عربی

دکتر اباذر عباچی
عضو هیأت علمی
دانشگاه آزاد تهران جنوب

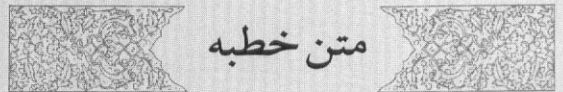
این خطبه، در واقع بخشی از خطبه ای است که امام علی (ع) پس از جنگ نهروان ایراد کرده و در آن وضعیت خود پس از وفات پیامبر (ص) را در چهار بخش بیان فرموده اند. از آن جا که شریف رضی تنها بخش هایی از خطبه را برای درج در نهج البلاغه گزینش کرده است، این چهار بخش جدا از هم به نظر می رسند.



به کار برده می شود؛ مانند: ذبح به معنی مذبوح (و قدیناه بذبح عظیم) = مذبوح عظیم.

القواصف: شکننده، از فعل قَصَفَ - شکست.
مفرد آن «قاصف» بادی با رعد شکننده. در قرآن آمده است:
یرسل علیکم قاصفاً من الريح (اسراء، ۶۹).
العواصف: الريح الشديدة: تندباد، مفرد آن عاصفه از فعل عصف -.

المهمز: مایهمز به، چیزی که به عنوان عیب از شخص گرفته و به سبب آن از او بدگویی می شود. اسم مکان از همز - . کلمه همزة در آیهی ویل لكل همزة لُمزة، مبالغه از این فعل است.
الممغز: المطنع، جای طعنه زدن. اسم مکان از طعن - .
الميثاق: العهد، پیمان، قرارداد از فعل وثق یثق.



متن خطبه

فَقَمَّتْ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشَلُوا وَ تَطَلَّعَتْ حِينَ تَقَبَعُوا وَ نَطَقَتْ حِينَ تَعْتَعُوا، وَ مَضِيَتْ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا. وَ كُنْتُ أَخْفِضُهُمْ صَوْتًا وَ أَعْلَاهُمْ قُوًّا، فَطُرْتُ بَعْنَانَهَا وَ اسْتَبَدَّدْتُ بَرَهَانَهَا. كَالْجَبَلِ لَا تَحْرِكُهُ الْقَوَاصِفُ وَ لَا تَزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ. لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي مَهْمَزٍ وَ لَا لِقَائِلٍ فِي مَغْمَزٍ. الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ لَهْ، وَ الْقَوَى عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ مِنْهُ. رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قِضَاءً وَ سَلَمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ، أَتْرَانِي أَكْذَبَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص)؟ وَ اللَّهُ لَأَنَا أَوْلُ مَنْ صَدَّقَهُ، فَلَا أَكُونُ أَوْلُ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ. فَنظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بِيَعْتِي، وَ إِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لَغَيْرِي.

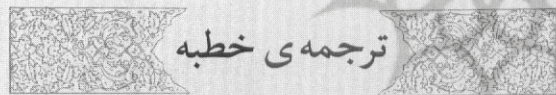
واژه ها

فشل - : ضَعْفٌ وَ تَرَاخَى وَ جَبِنَ، ضعیف و سست و ترسو شد، ناکام شد. این کلمه در قرآن به همین معنی آمده است: حتی إذا فشلتهم و تنازعتهم فی الأمر (آل عمران ۱۵۲).
تطلّع: نظر من مکان عال، از جای بلند نگاه کرد.
تقبّع: تقبّص من قبّع القنفذ إذا أدخل راسه فی جلد، خود را جمع کرد. این کلمه از (قبع القنفذ) گرفته شده است. یعنی هنگامی که جوجه تیغی سر خود را زیر پوستش قرار دهد.
تعتع: تردد فی الکلام من عی و حصر، به واسطه ی عجز و ناتوانی به لکنت افتاد.

الفوت: السبق، پیشی گرفتن. و لا یقال الا ادسبق سبقاً بعيداً، این کلمه هنگام سبقت گرفتن با فاصله ی زیاد از حریف، گفته می شود.

العنان: لجام، افسار مرکوب. جمع آن أعتة.
الرهان: مایرهن و یستبق علیه، گرو. چیزی که در گرو گذاشته شود و برای دست یافتن به آن مسابقه برگزار شود.

این واژه می تواند جمع مکسر رهن باشد و می تواند مصدر باب مفاعله از (راهن) باشد. چون مصدر به جای اسم مفعول در عربی



ترجمه ی خطبه

هنگامی که دیگران اظهار عجز و ناتوانی کرده بودند، من برای یاری دین برخاستم و هنگامی که سر در لاک خود فرو برده بودند، من سرم را بالا بردم و هنگامی که به لکنت زبان افتاده بودند، من به سخن آمدم و هنگامی که در راه مانده بودند، من با نور خدا حرکت کردم.

با این وصف، صدایم از همه خاموش تر، و حرکتم جلوتر بود. پس افسار فضیلت ها را در دست گرفته بودم و به پیش می تاختم و جایزه ی مسابقات را از آن خود کرده بودم. من مانند کوهی هستم که تندرها آن را نمی لرزانند و توفان ها از جایش نمی کنند. نه کسی برای من عیبی پیدا کرده و نه سخن چینی به من زخم زبان زده است. انسان خوار نزد من عزیز است تاحق را به او برگردانم و انسان زورمند نزد من خوار است تاحق را از او بازستانم. ما به قضا و قدر الهی خرسند و به فرمان او گردن نهادیم.

آیا می پنداری که من به رسول الله (ص) دروغ نسبت دهم. به خدا قسم من اولین کسی بودم که او را تصدیق کردم. پس اولین



محذوف. «لا» حرف نفی. «تحرکه» فعل مضارع مرفوع. «ه» مفعول به محلاً منصوب. «القواصف» فاعل مرفوع. جمله‌ی «لاتحرکه...» محلاً منصوب، حال برای جیل. «و» حرف عطف. «لا» حرف نفی. «تزیله» فعل مضارع مرفوع. «ه» مفعول به محلاً منصوب. «العواصف» فاعل مرفوع.

* لم یکن لأحد فی مهمز و لا لقاتل فی مهمز: «لم» حرف نفی، جزم و قلب. «یکن» فعل مضارع ناقص مجزوم. «لأحد» جار و مجرور متعلق به (کائنا)، حال از (مهمز). «فی» جار و مجرور متعلق به (کائنا)، خبر (لم یکن). «مهمز» اسم (لم یکن) و مرفوع. «و» حرف عطف. «لا» حرف نفی زائد برای تأکید نفی. «لقاتل» جار و مجرور متعلق به کائناً، حال از (مهمز). «فی» جار و مجرور متعلق به کائن، معطوف علی (کائن) سابق.

«مهمز» معطوف به (مهمز)، مرفوع.
* الذلیل عندی عزیز حتی أخذ الحق له: «الذلیل» مبتدای مرفوع. «عند» مفعول فیه منصوب متعلق به (کائناً)، حال از (الذلیل). «عزیز» خبر مرفوع. «حتى» حرف جر. «أخذ» فعل مضارع منصوب به آن، مضمراً، فاعل آن انا. «الحق» مفعول به. «له» جار و مجرور متعلق به أخذ.

* القوی عندی ذلیل حتی أخذ الحق منه: «رضینا» فعل ماضی و فاعل. «عن الله» جار و مجرور متعلق به رضینا. «قضاء» مفعول به منصوب. «ه» مضاف الیه محلاً مجرور. «و» حرف عطف. «سلمنا» فعل ماضی و فاعل، «الله» جار و مجرور متعلق به سلمنا. «أمر» مفعول به منصوب. «ه» مضاف الیه محلاً مجرور.

* أترانی أكذب علی رسول الله (ص): «أ» حرف استفهام. «ترانی» فعل مضارع تقدیراً مرفوع، فاعل آن (انت). «نون» حرف وقایه. «ی» مفعول به اول، منصوب. «اکذب» فعل مضارع مرفوع، فاعل آن انا. این جمله جانشین مفعول دوم ترانی شده و محلاً منصوب است. «علی رسول» جار و مجرور متعلق به (أكذب). «الله» مضاف الیه مجرور.

* والله لأننا أول من صدقه: «و» حرف جر قسم. «الله» مجرور به کسره، جار و مجرور متعلق به (أقسم). «ل» حرف جواب قسم.

کسی نخواهم بود که او را تکذیب کند. من در کار خود نگاه کردم، ناگهان دیدم اطاعت کردنم از بیعتم پیشی گرفته است و پای بند تعهد برای دیگری شده‌ام.

ترکیب
* فقمتم بالامر حين فشلوا: «ف» بر حسب ما قبلش، «قمت» فعل و فاعل. «بالامر» جار و مجرور متعلق به (قمت). «حين» مفعول فیه منصوب. «فشلوا» فعل و فاعل. جمله‌ی «فشلوا» مضاف الیه محلاً مجرور.

* و تطلعت حين تقبّعوا و نطقت حين تعتّعوا: «و» حرف عطف. «تطلعت» فعل و فاعل. «حين» مفعول فیه و منصوب. «تقبّعوا» فعل و فاعل، جمله‌ی فعلیه‌ی محلاً مجرور و مضاف الیه. «و» حرف عطف «نطقت» فعل و فاعل. «حين» مفعول فیه منصوب. «تعتّعوا» فعل و فاعل و جمله‌ی مضاف الیه محلاً مجرور.

* و مضيت بنور الله حين وقفوا: «و» حرف عطف. «مضيت» فعل و فاعل. «بنور» جار و مجرور، متعلق به «مستقراً»، حال از فاعل (مضيت). «حين» مفعول فیه منصوب. «وقفوا» فعل و فاعل، جمله‌ی مضاف الیه محلاً مجرور.

* و كنت أخفضهم صوتاً و أعلاهم فتوا: «و» بر حسب ما قبلش. «كنت» فعل ماضی ناقص. «ت» اسم آن. «أخفض» خبر کان و منصوب. «هم» مضاف الیه محلاً مجرور. «صوتاً» تمییز منصوب. «و» حرف عطف. «أعلى» معطوف به «أخفض»، تقدیراً منصوب. «هم» مضاف الیه محلاً مجرور. «فتوا» تمییز منصوب.

* فطرت بعنانها و استبددت برهانها: «فاء» حرف عطف. «طرت» فعل و فاعل. «بعنان» جار و مجرور متعلق به (طرت). «ها» مضاف الیه محلاً مجرور. «و» حرف عطف. «استبددت» فعل ماضی و فاعل. «برهان» جار و مجرور متعلق به استبددت. «ها» مضاف الیه محلاً مجرور.

* كالجبل لا تحركه القواصف و لا تزولُه العواصف: «كالجبل» جار و مجرور متعلق به (كائن)، خبر برای مبتدای



کرده‌اند. همچنین، میان دو واژه‌ی «تطلعت و تقبعا» از نظر معنی تضاد وجود دارد، بنابراین این جمله صنعت طباق نیز دارد.

* در عبارت «نطقتُ حینَ تَعْتَعُوا» نیز دو کنایه وجود دارد، زیرا امام از جمله‌ی «نطقتُ»، دفاع از دین با زبان گویا و قاطع را اراده کرده‌اند و با جمله‌ی «تعتعوا» خواسته‌اند، عجز و ناتوانی آنان برای دفاع از دین را نشان دهند. میان نطقت و تعتوا تضاد یا طباق نیز وجود دارد.

* در عبارت «مضیتُ بنورِ اللّهِ حینَ وَقَفُوا»، استعاره‌ی تصریحیه وجود دارد، زیرا هدایت به نور تشبیه شده و مشبه به ذکر و مشبه حذف شده است. همچنین، این جمله کنایه دارد، زیرا امام با جمله‌ی «وقفوا» قصد دارند، لازمه‌ی آن را که عجز و ناتوانی آنان است، به ما نشان دهند. ضمناً، در این عبارت، طباق نیز وجود دارد، برای این که میان واژه‌های مضیت و وقفوا تضاد معنوی برقرار است.

* در عبارت «وکنتُ أخفضهم صوتاً و أعلاهم صوتاً»، کنایه وجود دارد، زیرا امام با این عبارت خواسته‌اند به ما نشان دهند که او مرد عمل بدون سر و صدا بود. ضمناً، عبارت فوق سجع متوازی دارد، زیرا واژه‌های صوتاً و فوئاً هم وزن و قافیه هستند. همچنین، این عبارت جناس ناقص دارد، زیرا صوتاً و فوئاً از نظر عدد و ترتیب و حرکات حروف هماهنگ هستند و از نظر نوع، فقط در یک حرف اختلاف دارند. و چون میان واژه‌های أخفض و أعلی تضاد معنوی وجود دارد، بنابراین عبارت فوق نیز دارای طباق است.

* در عبارت «فَطَرْتُ بعنانها» دو استعاره‌ی مکنیه وجود دارد؛ زیرا امام در استعاره‌ی اول خود را به پرنده تشبیه کرده و مشبه به را حذف و لوازمش (طیران=پرواز) را ذکر کرده‌اند. و در استعاره‌ی دوم، فضیلت‌ها را به اسب تشبیه کرده و مشبه به را حذف و لوازمش (عنان=افسار) را ذکر کرده‌اند. ضمناً در این عبارت «طیران=پرواز»، به خود نسبت داده‌اند، در حالی که طبق اصل، باید به اسب نسبت دهند که سرعتش مانند پرواز پرنده‌گان است. لذا در فعل «طرتُ» مجاز اسنادی (عقلی) وجود دارد که علاقه‌ی آن ملازمه است.

«أنا» مبتدای محلاً مرفوع. «أولُ» خبر مرفوع. «من» اسم موصول مضاف الیه. «صَدَقَهُ» فعل ماضی مبنی، فاعل آن (هی). «ه» مفعول به محلاً منصوب، جمله‌ی صَدَقَهُ صله‌ی موصول و محلی از اعراب ندارد و جمله‌ی آن اول... نیز جواب قسم و محلی از اعراب ندارد.

* فلا أكونُ أولُ مَنْ كَذَبَ علیه: «فاء» حرف عطف. «لا» حرف نفی. «اكونُ» فعل مضارع ناقص، اسم آن انا مقدر. «اولُ» خبر (اكون) منصوب. «من» اسم موصول مضاف الیه محلاً مجرور. «كذب» فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن (هو). «علیه» جار و مجرور متعلق به (كذب)، جمله‌ی كذب صله‌ی موصول و محلی از اعراب ندارد.

* فنظرتُ فی امری فإذا طاعتی قد سَبَقَتْ بیعتی: «فاء» بر حسب ماقبلش. «نظرتُ» فعل ماضی و فاعل. «فی امر» جار و مجرور متعلق به (نظرتُ). «ی» ضمیر مضاف الیه. «فاء» حرف عطف. «إذا» حرف فجائیة. «طاعتی» مبتدای تقدیراً مرفوع. «ی» ضمیر مضاف الیه. «قد» حرف تحقیق. «سبقتُ» فعل ماضی، فاعل آن هی، به طاعة برمی‌گردد، جمله‌ی سبقت مبتدای محلاً مرفوع. «بیعة» مفعول به تقدیراً منصوب. «ی» ضمیر مضاف الیه.

* و إذا الميثاقُ فی عنقی لغیری
«و» حرف عطف. «إذا» حرف فجائیة. «الميثاقُ» مبتدای مرفوع. «فی عنق» جار و مجرور متعلق به (كائناً)، حال از (الميثاق). «ی» ضمیر مضاف الیه. «لغیر» جار و مجرور متعلق به کائن، خبر. «ی» ضمیر مضاف الیه.

بعضی از نکات بلاغی

* در عبارت «تطلعتُ حینَ تَقَبَعُوا» دو کنایه وجود دارد، زیرا از جمله‌ی «تطلعتُ» احساس مسؤولیت و اهتمام ورزیدن او به امور، و از جمله‌ی «تقبعوا»، سهل انگاری و بی تفاوتی آنان به امور نشان داده می‌شود. ضمناً جمله‌ی «تقبعوا» استعاره‌ی مکنیه دارد، برای این که آنان را از لحاظ مخفی شدن در مواقع خطر، به جوجه تیغی تشبیه کرده و مشبه به را حذف و لوازمش «تقبع» را ذکر



بعضی از نکات صرفی و نحوی

- اذا: غالباً یا ظرفیه می آید یا فجائیه.

اذا ظرفیه: اسم شرط غیر جازمی است که بر سر جمله‌ی فعلیه (غالباً ماضویه) وارد می شود و به جواب نیاز دارد؛ مانند و اذا فرغت فانصب. در این آیه، «اذا» اسم شرط مفعول فیه محلاً منصوب که توسط فعل جواب منصوب شده است. ضمناً مضاف و جمله شرط محلاً مجرور مضاف الیه واقع می شود. و اگر پس از این اذا اسم واقع شود، مانند و اذا السماء انشقت، آن اسم به عنوان نقش فاعل برای فعل محذوف ترکیب می شود که توسط فعل مذکور تفسیر شده است. یعنی این آیه در اصل چنین است: اذا انشقت السماء انشقت.

ابن مالک در این مورد می گوید:

والزموا اذا اضافة الى

جمل الافعال هن اذا اعتلى

اذا فجائیه: حرفی است که به جمله‌ی اسمیه اختصاص دارد و به جواب نیاز ندارد، مانند فاذا هی حیه تسعی. و «اذا» در آخر این خطبه، فجائیه آمده است.

فاذا طاعتی قد سبقت بیعتی و اذا الميثاق فی عنقی و بر این اساس، اذا در دو عبارت فوق ترکیب شده است. ولی بعضی از نحویان معتقدند، اذا اسم است و با نقش خبر برای اسم پس از خود می آید. بنابراین رأی، می توانیم جمله‌های فوق را چنین ترکیب کنیم: «اذا» خبر مقدم محلاً مرفوع و «طاعتی» یا الميثاق مبتدای مؤخر و جمله‌ی پس از «طاعتی» و شبه جمله‌ی پس از «الميثاق»، محلاً منصوب حال هستند.

شارحان نهج البلاغه عبارت «کالجبل لا تحرکه القواصف...» را در آغاز کلام مستقل به حساب آورده اند. لذا بنده در ترکیب خطبه آن را خبر برای مبتدای محذوف تلقی کرده ام، ولی در ظاهر عبارت «کالجبل» می تواند، مکمل جمله‌ی قبلش باشد. در این صورت، «کالجبل» جار و مجرور متعقل به «کائناً» و حال از فاعل «استبدت» به شمار می رود.

* در عبارت «کالجبل لا تحرکه القواصف» و لاتزیله العواصف»، تشبیه حسی مرسل مجمل وجود دارد، زیرا امام خود را در استواری و مقاومت و پایداری در برابر باطل، به کوه تشبیه کرده اند. ضمناً عبارت فوق دارای سجع متوازی و جناس ناقص است، برای این که واژه‌های القواصف و العواصف هم وزن و قافیه هستند. همچنین در عدد و ترتیب و حرکات حروف هماهنگ و در نوع حرف اول متفاوت هستند.

* در عبارت «لم یکن لاحد فی مهمز و لالقائل فی مهمز» واژه‌های مهمز و معمز نکره در سیاق نفی واقع شده اند؛ یعنی مفهوم این دو واژه مطلقاً نفی شده است. ضمناً در عبارت، سجع متوازی و جناس ناقص وجود دارد، زیرا واژه‌های مهمز و معمز هم وزن و قافیه هستند و همچنین در عدد، ترتیب و حرکات حروف هماهنگند و در حرف دومشان، از نظر نوع حروف اختلاف دارند.

* در عبارت «الدلیل عندی عزیز حتی آخذ الحق له والقوی عندی ضعیف حتی آخذ الحق منه»، سه صنعت طباق وجود دارد، زیرا واژه‌های «الدلیل، عزیز/ القوی، ضعیف/ الحق له، الحق منه» تضاد معنوی دارند.

* استفهام در عبارت «أترانی اکذب علی رسول الله...» انکاری است و هدف آن، محکوم کردن کسانی است که به امام دروغ نسبت داده بودند.

* عبارت «و الله لا نا اول من صدقه» خبر انکاری است، زیرا با دو مؤکد (قسم، لام) آمده، و این خبر در معنی اصلی خود به کار رفته است، زیرا آنان منکر مفهوم آن بودند. همچنین، در عبارت طباق وجود دارد، زیرا واژه‌های «صدقته، و اکذب» دارای تضاد معنوی هستند.

* در عبارت «فاذا طاعتی قد سبقت بیعتی» سجع مطرف وجود دارد، زیرا واژه‌های طاعتی، بیعتی هم قافیه هستند.

* بیش تر جمله‌های خطبه خبریه هستند و در معنی اصلی خود یعنی رساندن مفهوم جمله به ذهن شنونده، به کار برده شده اند.